



ماشین اعدام را باید از کار انداخت!

1- مدتهاست که نظام ولایت فقیه و اردفاز گنبدیدگی و انحطاط کامل شده است. از ویژگی های مرحله گنبدیدگی این هیولای وحشی تشدید خوی انسان خواری است. چراکه منبع تغذیه و تداوم حیاتش را اساسا مرگ آفرینی و ستاندن جان آزادیخواهان و هراس افکنی و دریک کلام شعار "مرگ بر زندگی" تشکیل می دهد. سندروم و سوسه توسل به کشتن و ستاندن جان مخالفان به مثابه راهی برای نجات و برون رفت از بحران موجودیت، همواره گریبان نظام های مستبد و ضد بشری را به چنگ می گیرد. با این وجود تصور ابلهانه جمهوری اسلامی بر این محاسبه مالیخولیائی استوار است که گویا دیگر دیکتاتورها بدلیل نشان دادن ضعف و تزلزل در کشتار، در قعر تاریخ مدفون شدند و حال آنکه یک نظام مذهبی که مشروعیت خویش را از آسمان می گیرد، فاقد ضعف مزبور بوده و با وجدانی آسوده تر و مصمم ترمی تواند دست به کشتار بزند. اما زهی خیال باطل! واقعیت چرائی دفن شدگان مستبدین تاریخ چیز دیگری است که حکومت اسلامی استثنائی بر آن ها نیست: هم اکنون نظام استبدادی ولایت فقیه در باز تولید خود در همه حوزه های اصلی دچار بحران عمیقی شده است. شکاف های درونی اش بی پایان است، فشارهای بین المللی رو بگسترش و مهمتر از همه دشمنان واقعی اش اکنون مردم ایران بوده و اکثریت بزرگی از آن بویژه نسل جوان در برابرش قرار گرفته اند. باز تولید چنین نظام جهنمی به یک اقتصاد کارآمد و تابع منافع و نباید های ولایت فقیه، یک پایگاه اجتماعی و حمایتی گسترده، و به حمایت جهانی نیاز دارد. و حال آنکه نظام حاکم در همه این حوزه ها دستخوش شدیدترین چالش ها است که در کل سبب بحران موجودیت آن گردیده است. شاید در مقاطعی بکارگیری خشونت و سرکوب برای حفظ و نجات یک نظام در کنار وجود زمینه ها و بسترهای عینی لازم، می توانست و یابن تواند به مثابه یک قابله در کنار فرم به بازسازی یک نظام فرسوده یاری رساند؛ اما در غیاب چنین پیش داده هائی، سرکوب به تنهایی قادر به تأمین حفظ و باز تولید چنین نظامی نخواهد بود. نظامی که پس از سپری شدن بیش از سه دهه از عمر ننگین اش به ناگهان زیر پای خود را خالی می بیند، و در این میان به تنها اهرمی که برای بقاء خود امیدمی بندد همانا سرکوب و سرکوب بیشتر است. ولی همانطور که اشاره شد این اهرم به تنهایی قادر نیست جایگزین مؤلفه های لازم برای تجدید سازمان و باز تولید یک نظام پوسیده بشود.

2- اما تیغ سرکوب و ترور دولتی علیه مردم ناراضی، در زمانه ما بردمعی و محدودی دارد. مساله آنست که خود اراده سرکوب نیز تابعی است از متغیرهائی که نهایتا خارج از اراده رژیم قرار دارد و از قضا منشأ آنها زمینی است. امروزه هر اعدام و جنایتی با چنان پژواک جهانی و هرینه ها و پس زلزله هائی همراه است و می تواند با ابعاد به مراتب بیشتری همراه گردد، که هیچ حکومتی نمی تواند کار برد مستقیم آن را وسیله ای مطمئن و پایدار برای حفظ و تحکیم اقتدار خویش تلقی کند. در واقع ارزیابی جمهوری اسلامی در خلوت خود آنست که با کشتن و اعدام حداکثر چند صدتن می توان مردم را مرعوب و رام کرد و اوضاع را تحت کنترل خود در آورد. بزعم آنها اگر هر آینه شاه چند صدتن را می گرفت و اعدام می کرد چنان سرنوشتی در انتظارش نبود. بنا بر این قماری که جمهوری اسلامی وارد بازی آن شده، این است که

کل طوفان وزیده و در حال وزیدن ویا بالقوه آماده برای وزیدن را می توان با کشتن چندصدتن و ایجاد ترس و رعب حاصل از آن مهار کرد. اما اگر چنین نشد چی؟! تمامی عرض و طول عقل محاسبه گر این جنایتکاران از این محدوده فراتر نمی رود. آنچه که رژیم تبه کار ولایت فقیه را به صرافت چنین جنونی برای نجات از فرجام فروپاشی رسانده است، همانا تجربه به اصطلاح خاموش کردن جنبش اعتراض خیابانی اخیر با توسل به کشتن دهها نفر و انجام جنایاتی هم چون کهریزک است. این واقعیتی است که جنبش اعتراضی در مرحله اول خیز بلند خود نتوانست کار رژیم را چنانکه باید بسازد و سرمار را چنان که شاید به سنگ بکوبد که اگر نه به مرگ، که حداقل به از دست دادن توان برخاستن سریع آن منجر بشود. و لاجرم مار زخم خورده و رهیده از خطر مرگ با کینه و خشمی دوچندان به فکر برقراری ترمیدور جدیدی افتاده است. در بلوچستان جوانان زندانی و غیر زندانی را صرفاً برای انتقام گیری و هراس افکنی اعدامی کند. در کردستان و تهران و... چوبه های دار آویخته است. در زندان وکیل آباد مشهد صدها تن غیر سیاسی را در اعدامی خاموش سربه نیست کرده است. اما همانطور که اشاره شد بازگشت به ترمیدور این بار در شرایط سترونی و ناتوانی کامل از باز تولید خود به مثابه یک نظام سرمایه داری با خصلت استبدادی-مذهبی صورت می گیرد، که بحران هویت و بحران موجودیت از مشخصات مهم آن است. در مواجهه با جنبش اخیر رژیم دریافت که خطر تابیخ گوشش آمده و تمامی آنچه که در طی 32 سال بافته بود رشته شده و بطور کامل بباد رفته است. اکنون تجدید سازماندهی و تجدید حیات نه بر پایه های گذشته ممکن است و نه رژیم آمادگی آن را دارد که این تجدید حیات را بر اساس پایه ها و قواعد سیاسی و اقتصادی یک نظام سرمایه داری متعارف و الزامات بین المللی آن صورت دهد، گرچه خود، مدیریت جراحی و دستور العمل های سرمایه جهانی را با امید حفظ و تضمین منافع اخص خود به عهده گرفته است. هم چنین به طریق اولی فاصله اش با یک نظام مردمی بامشخصه آزادی و برابری اجتماعی و خود حکومتی نیز به مراتب نجومی تر شده و کفگیر به ته دیگ شعارهای تو خالی و عوام فریبانه با اصطلاح استضعاف پناهی و استکبار ستیزی اش خورده است. اکنون مأموریت تاریخی اجرای هارترین سیاست های نئولیبرالی بردوش کسانی که مدعی بزرگترین دشمن نظم کنونی حاکم بر جهان بودند افتاده است. رژیم اکنون ناچار شده است با چهره و ماهیت واقعی و روتوش نشده خود به روی صحنه ظاهر شود و چقدر این چهره زشت و وحشتناک است! و چه فرافکنی هائی که برای پوشاندن آن انجام نمی دهد!

3- تشدید خشونت و توسل به اعدام، البته با جراحی اقتصادی و خطر بروز اعتراضات و اعتصابات گسترده و سراسری برای خروج از بحران اقتصادی بی ارتباط نیست که در مقالات دیگر مورد بحث قرار گرفته است

4- تاکتیک رژیم در اعدام های جدید متناسب کردن افراد اعدامی به این یا آن گروه بر انداز و "محارب" است تا با اصطلاح آسان تر بتواند مبادرت به جنایت بکند. و حال آنکه جرم مثلا علی صارمی شرکت و سخنرانی در مراسم خاوران بوده است. علاوه بر آن در مورد حبیب اله لطیفی و علی صارمی شاهد آنیم که در گامی جدید رژیم حتی به دستگیری دسته جمعی خانواده های آنها هم مبادرت ورزیده است تا هم اصل اعدام را تحت الشعاع قرار دهد و هم از نقش مؤثر آنها در افشاگری قبل و بعد اعدام ممانعت کند و هم سایر خانواده ها را از تبلیغ و مصاحبه و افشاگری بترساند. در سنندج حتی دامنه یورش خود را فراتر از دستگیری خانواده ها برده و به بازداشت تعداد قابل توجهی از فعالین حوزه های گوناگون اجتماعی، به "جرم" شرکت در فراخوان اعتراضی علیه اعدام حبیب اله لطیفی، مبادرت کرده است. بی شک برگزاری چنین اعتراضی در شهر سنندج و نیز فشارهای جهانی در متوقف کردن موقتی اعدام حبیب اله لطیفی مؤثر بوده است، اما خطر نه فقط هنوز رفع نشده است، بلکه دستگیری خانواده وی و شماری از فعالین و آزادیخواهان شهر و هم چنین اعدام غافگیرانه و اعلام نشده علی صارمی و اکبر سیادت در زندان اوین با اتهام های واهی و خود خوانده، بدون اطلاع خانواده و وکیل آنها، نشان دهنده آن است که جنایتکاران در ترس از اعتراضات داخلی و جهانی، تاچه حد آماده ارتکاب اعدام های پنهانی و بدون رعایت حتی موازین و تشریفات قانونی خود هستند. از همین روستوسل به تاکتیک اعدام های غافگیرانه را باید جدی گرفت و با هوشیاری و افشاگری نیرومندتری پاسخ داد.

5- نباید فراموش کنیم که در این مرحله جدید با توجه به نقطه ثقل سرکوب که متوجه حوزه اقتصادی - معیشتی است و طبعاً بیش از هر زمانی مستقیماً توده های زحمتکش و لایه های پائینی جامعه را آماج خود

قرارداده است. در همین رابطه نگرانی از بروز اعتصابات و اعتراضات توده ای و امکان سیاسی شدن سریع آنها و گره خوردن مطالبات اقتصادی-معیشتی با مطالبات کلان سیاسی، لبه عمده خشونت و سرکوب را در این دوره متوجه نیروهای رادیکال و ساختارشکن و فعالان و مدافعان جنبش های طبقاتی-اجتماعی زحمتکشان کرده است. دستگیری رئیس دانا و هم چنین اعدام های اخیر نیز بخوبی نشان دهنده همین سمت گیری است. البته فشار به اقشار و نیروهای سیاسی دیگر هم چنان ادامه خواهد یافت ولی همانطور که اشاره شد در فاز جدید ثقل آن، با خشونت و شدت بیشتری متوجه نیروهای رادیکال، ساختارشکن و مدافعان آزادی و برابری است. بی شک چنین واقعیتی هوشیاری و آماده باش و تحرک سیاسی بیش از پیش این نیروها را بویژه در داخل و خارج کشور می طلبد. دستن شتن از منافع خرد و حقیر فرقه ای و اندیشیدن به منافع عمومی جنبش، به خطر مشترک، دردمشترک و اقدام مشترک و مستمر، و بدور از هژمونی طلبی های مرسوم، از جمله الزامات خودآگاهی ناظر به درک اهمیت لحظه خطر کنونی و دفع تهاجم دشمن است.

6- در مقابله با چنین وضعیتی اولین مساله آنست که دریابیم این درست است که برای کاهش هزینه های مبارزه و احتراز از بکارگیری اشکال خشونت آمیز مبارزه و یا غیر منطبق با توازن قوای کنونی حتی الامکان باید تلاش ورزید، اما نباید فراموش کرد که علیرغم آن پدیده ای هم چون جمهوری اسلامی جز با تسلیم کامل طرف مقابل از کاربرد خشونت، در هر شکل آن، ابائی ندارد و پاسخ هر اعتراضی را با زندان و شکنجه و اتهام محاربه و اعدام می دهد. و این در حالی است که از سوی دیگر هیچ جنبشی بدون مقابله و پرداخت هزینه مقاومت نتوانسته است خود را از شر استبداد رها سازد. بنابراین در فاز جدیدی که جنبش وارد آن شده است، ما هم چنان به تقویت روحیه مقاومت و هزینه های اجتناب ناپذیر آن نیاز مندیم. دومین نکته آن است که گرچه اکنون خوشبختانه دامنه حساسیت و اعتراض ها علیه شکنجه و اعدام و خشونت و برای آزادی زندانیان سیاسی و یا حمایت از سایر مطالبات و مبارزات کارگران و زحمتکشان و سایر جنبشهای اجتماعی گسترش یافته است، ولی معلوم است که هنوز به قدر کافی نتوانسته است هزینه این جنایات را برای رژیم چنان سنگین کند که از ارتکاب آنها پشیمان شود. امری که مستلزم استمرار و جهانی کردن هر چه بیشتر این مبارزه است تا عرصه را در داخل و خارج برای رژیم چنان تنگ کند که جرئت ارتکاب به این گونه جنایات را از دست بدهد. رژیم می خواهد و انمود سازد در برابر چنین فشارهایی و از جمله محکوم شدن در سازمان ملل بخاطر نقض حقوق بشر و نظایر آن، عکس العمل شدیدتری نشان خواهد داد تا بلکه فعالین و کنشگران را ناامید کرده و به انفعال بکشانند. هم چنانکه با عکس العمل های خود می کوشد تا خانواده ها و فعالین داخل کشور را نسبت به اثرات مثبت و بازدارنده افشاگری ها و رسانه ای کردن جنایتهایش ناامید سازد. ولی در واقعیت امر همه این تلاش های مذبحخانه برای پوشاندن آسیب پذیری اش از این گونه افشاگری ها و کمپین های سراسری است. او حتی نگران است که مانند سنج گروه هایی از مردم برای ممانعت و جلوگیری از اعدام یک زندانی وارد صحنه شوند و جنبش ضداعدام وارد مراحل جدید بشود.

از همین رو در این جا با کشمکش بین مرگ و زندگی مواجهیم، که دوسوی طرفین این معادله بدین قرارند: یک طرف با از دست دادن آینده و خالی شدن زیرپایش در هراس از سقوط بهمن اعتراضات، کشتن و اشاعه ترس را تنها راه مفر خود می پندارد، و طرف دیگری شمارانی هستند که نبض زندگی و مسیر آینده را رقم می زنند. در این میان آنکس برنده است که آینده را دارد و در جهت آزادی و رهائی گام برمی دارد و آنکس بازنده است که گذشته را نمایندگی می کند و باتوسل به استراتژی ترمیدور و ایجاد ترس، ولی در اوج شکنندگی، در صدد تداوم بردگی و نکبت مردم است. در این مبارزه نابرابر اما زمان بسود زندگی است و این نبرد تا برافتادن این هیولای وحشی و مرگ آفرین، ادامه خواهد داشت!

تقی روزه 29-12-2010 89-10-08

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>

taghi_roozbeh@yahoo.com